

طاہرہ قرۃ العین

گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو

بالاخره موفق نشدم که از طاہرہ (قرۃ العین) چشم ببوسم. لطافت اشعارش ما را به سوی خود می کشاند. ناآرامی، بیقراری و جستجوگری اش، همچنان زده مان می ساخت و دیگر آنکه لطافت اشعارش ما را به سوی خود می کشاند. و سرانجام تلخی که او را به خود خواند مکندرمان می کرد و گمراهی اش، ناامیدمان می گرداند. باری ما فقط به جنبه ادبی زندگی او پرداخته ایم. لزومی ندارد اسلام خود را به رخ کسی بکشیم اما بی فایده هم نمی نمایم! اشهدان لاله الا لله و اشهدان محمد رسول الله

غزلی * از طاہرہ (قرۃ العین)

گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو
از پی دیدن رخت همچو صبا فتابدم
دوردهان تنگ تو عارض عنبرین خطت
می رود از فراق تو خون دل از دو دیدم
مهر ترا دل حزین یافته بر قماش جان
در دل خویش طاہرہ گشت و نجست جز ترا
* پادی کنیم از فریدون فروغی که سال ها پیش این غزل را به زیبایی خواند و سال پیش در کتب انزوا، تنهایی و بیماری درگذشت.

جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم و البلا
اگر آن صنم ز سرستم پی کشتنم بنهد قدم
سحر آن نگار ستمگرم قدمی نهاد به سترم
لمعات و جھک اشرف و شعاع طلعتک اعلی
به جواب طیل الست تو ز لاجو کوس بلازدند
من و عشق آن همه خوبرو که چو شد صلابی بلا برو
نه چو زلف غالیه بار او نه چو چشم فتنه شعار او
تو که غافل از می و شاهی بی مرد عابد زاهدی
بمراد زلف معلقی بی اسب وزین مغرقی
تو و تخت و تاج سکندری من و رسم و راه قلندری
بگذر ز منزل ما و من بگزین بملک فناوطن
چو شنید ناله مرگ من پی ساز من شد و برک من
چه شود که آتش حیرتی ز نیم به قله طور دل
پی خوان دعوت عشق او همه شب ز خیل کرو بیان
تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم

متن دستنویس غزل طاہرہ قرۃ العین در خط نستعلیق. متن شامل بیت‌های غزل و توضیحات است.

دردی شیرین که نام و ننگ نمی شناسد

محمد ایوبی

نام شاعره، پیش از هر حرف و نظری، مرا در برابر این پرسش قرار داد که چگونه است شاعرانی، از نگاه نقد، شأنی پایین تر می یابند و می شوند شاعر درجه دو و سه - اگر درجه بندی در این خصوص مقبول افتد، که خود حقیر شک دارم - و عجب اینکه بیشتر این شاعران درجه دو و سه، پشتوانه ای پایسته از کلام و کلمه و فهم و درایت و در یک کلمه فرهنگ داشته و دارند. (مثل همین شاعر که فعلاً به بهانه ی شعرش، قلم را رها کرده ایم تا برود به استناد تاریخ ادبیات، این زن، از نظر پیش و آگاهی و استادی در فقه و کلام، اعجوبه ای بوده است، اما من فقط با شعرش در این نوشته کار دارم) آن چه مسلم است، هنر درد بی علاجی است که به جان هنرمند می افتد، دردی شیرین که معمولاً نام و ننگ نمی شناسد و در نهایت به اعتیادی می رسد که من آن را مثبت می دانم - البته برای مخاطبان مثبت می نماید و گرنه کم نداشته ایم هنرمندانی که جان و نام و نان بر کار هنری نهاده اند. حلاج و سهروردی و عین القضات خودمان بمانند، که آدم درخشانی مثل بهل نیزان فرانسوی را این درد چارودانه، حتی بعد از مرگ رها نمی کند و به دلیل نوشتن و خوب نوشتن و وابسته نبودن لابد، سردمداران حزب کمونیست فرانسه، هر چه دم قلمشان می آید و سرزبانان، از فحش و دشنام، نثارش می کنند. نویسنده ای که همکلاس زان پل سارتر بوده و هم قد و هم شان کامو، آدمی که در سی و پنج سالگی کشته شده است و گویا نگاه نابخشودنی اش این بوده که از حزب کمونیست فرانسه استعفا داده، تا حزبی ها برچسب جاسوسی و نامردی بر او بزنند و آثارش را تحریم کنند! (رجوع شود به کتاب عدن عربی نیزان و مقدمه سارتر بر کتاب) یا مگر هنرمندانی مثل «تسوه تایوا» کم بوده اند که به خودکشی و اوار شده اند؟ از قصه دور نیفتیم، تمام شاعران در تمام دنیا - چه تابعه تلقین شعرشان کرده باشد چه نکرده باشد همه می خواسته اند یگانه و سرآمد باشند، چرا دربار ی بسیارشان این امر به وقوع پیوسته؟ من به این نتیجه رسیده ام که هنر، مخصوصاً هنر شعر، هوو را برناتاقه است؛ مخصوصاً اگر این هوو عجزوای باشد با ظاهری جذاب که سیاستش می خوانند، که شاعر را معمولاً به ورطه ملخ می کشاند و کمتر مدیحه ای پیدا می کنی که نظم نباشد و آفات کامل شعر را دارا باشد. این چنین است که ناصر خسرو با تمام تبحرش در زبان شاعر درجه دویی بیشتر نشده. گمان می کنید، اگر ملک الشعراء بهار، زندگی سیاسی نداشت، شاعر بی نظیری نمی شد؟ هووی سیاست این مرد هنرمند را، یعنی شعرش را، در همین حدی که می بینید نگه داشته و اجازه ی فرازی دلخواه و یگانه به او نداده است. اگر نیما اسیر سیاست می شد، می توانست گشایندگی سرفصلی باشد در شعر تا بدین غایت کاری؟ در این خصوص به شاملو استناد نکنید، در واقع شاملو، بت سیاست را در پیشگاه شعر سر برید، با سیاست (از هر نوعش) شوخی کرد، لکن با شعر هرگز. نگویید شاعرانی داشته ایم که اهل سیاست بوده اند؛ اول این که این گروه از جمله مردانی نبوده اند که به قول سهراب، به جای آنها درخت پشیمانیم تا هوا تازه شود، دوم این شاعران در متن کارهای سیاسی بوده اند، اما شعرشان را دم باد سیاست نشانده اند، فلان شاعر برای پر کردن این شکم بی هنر بیچ بیچ، معلم بوده، دیگری مثلاً سفیری کرده است. آیا در شعر پابلو نرودا، اثر و نشانه ای از سیاست، به تعبیری که بر زبان عامه هست، می بینید؟

مطلب از این قرار است که خانم طاہرہ قرۃ العین، گویا همسر معنوی و هنری دوشان شعر بوده، گفتم هنر، مخصوصاً شعر، هوو پذیر نیست، چه هووی اولی باشد چه دومی، کاسه کوزه ها را بر فرق هر که دم چنگش بیاید می شکنند و مسلماً معشوقه همیشه دم چنگ است، چه حاضر باشد چه غایب، فرق نمی کند که هرگز حدیث حاضر و غایب شنیده ای؟ من در میان جمع و دلم جای دیگر است، هنر شعر، تفنن را بر نمی تابد، ممکن است موسیقی کار کنی و خط هم بنویسی، اما امکان ندارد کار سیاست کنی و مثلاً مصلحتی اجتماعی باشی و شعر هم بگویی، از این مصلحتان معاصر کم نداریم که ظاهراً دیوانشان ۶ جلد است. نمونه می خواهید؟ استاد عباس قرات بازم نام هم بیرم؟ قرار نیست برای من دشمن بترشید، خودم به اندازه کافی دارم - اینجاست که نباید قرۃ العین را شاعری مثلاً در مقام پروین اعتصامی بگیریم، بسیار بوده و هستند کسانی که نار خوب می زده اند خط خوبی هم داشته اند و گاهی بنا به موقعیتی، شعر کی هم گفته اند. آیا کسانی که شعر سهراب سپهری را دوست دارند، نقاشیش را هم شفته و عاشقند؟ این است که اولاً شعرهای خوب قرۃ العین در حد همان تفنن مانده اند، ثانیاً بعضی از شهرهای ملامحمد باقر صحبت لاری، فوت شده در ۱۲۵۱ ه. ق، به اسم قرۃ العین یعنی در رفته، (شاید مخاطبان از شاعر گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو/ شرح دهم غم تو را نکته به نکته، مو به مو، توقع شعرهای دیگری را هم داشته اند، پس سراغ آدهای کمتر مشهوری رفته اند و به شعرشان ناخکک ها زده اند. و این خصیلت، لابد از خصایل ما ایرانی هاست، هر رباعی دلپسندی که خوانده ایم به حساب خیامش مگر نوشته ایم؟ یا مگر نسل من فراموش می کند که استادی نام آور، تمام غزل های حزین لاهیجی را به نام خود به زیور طبع آراست و اگر دکتر شفیع کذکنی - که آن روزها هنوز دکتر نشده بود - یقه اش را نگرفته بود، حالا وارثان آن استاد، لابد ادعای دیوان حزین را داشتند از اهل کتاب و شعر؟ و مخلص کلام، شعر درد که هیچ شاعر درد هم نداشته ایم).

اما آنچه مسلم است، قرۃ العین با چند غزل توانسته، جایی برای خود باز کند و این می رساند اگر مشغولیات ذهنی دیگر را کنار می گذاشت و به شاعری می پرداخت، امروز شعری داشتیم که مقطع مهمی از تاریخ اجتماعی این ملک را بازتاب بود، اما در چنان تاریخی (عهد قجرها را می گویم) ظاهراً، آنچنان زمان و زمانه، اسیر آشفته گی بوده که در شهر کورها، یک چشم، می توانست جلوه ها کند و گرفت و گیر روشنفکران آن دوره ها، به این جهت بوده، زمانه ای بوده که باید مشعل بر می داشتی به قول مولانا و در پی انسان می گشتی، آنچه مسلم می نماید خود قرۃ العین به شعر باری به هر جهتی نگاه می کرده، شاعری که سروده، در ره عشقت ای صنم، شیفته ی بلانم/ چه مغایرت کنی؟ یا غمت آشنا من. برده به روی بسته ای، زلف به هم شکسته ای؟ از همه خلق رسته ای، از همگان جدا من/ آگاه شعر مولانا را تقلید می کرده و می سروده: شیر تویی، شکر تویی، شاخه تویی، ثمر تویی/ شمس تویی، قمر تویی، ذره منم، هبیا منم/ انخل تویی، رطب تویی، لعبت نوش لب تویی/ خواجه ای با ادب تویی، بنده ی بی حیا منم (نگاه کنید به غزل یار مرا، غار مرا، عشق جگر خوار مرا/ یار تویی، غار تویی، خواجه نگهدار مرا و الخ...)

بازی آنچه مسلم است، قرۃ العین، طبع روانی داشته و در پی دانش و آگاهی بوده (کاری که زنان دوره ی او کمتر بلدان توجه کرده اند) خطی خوش داشته و نامه ها و مناجاتهایش به خط خوش او مانده اند. عربی می دانسته و همین راه مطالعه را برایش باز می کرده، شعرهای دو زبانی اش (به عربی و فارسی) بیان کننده ی همین مطلب است. غیر از مولانا، گویا از جامی هم تاثیر گرفته است. سخن را کوتاه کنم، هر کس در گسترش زبان فارسی، خواسته و ناخواسته، زحمتی کشیده، یادش به گمان من لازم است. همین.

بخشی از کتاب مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی نوشته محقق ارجمند محمد حسن رجیبی [نویسنده زندگی نامه سیاسی امام خمینی (ره)]

۱۲۲۳-۱۲۶۸ ق، فاطمه مشهور به زرین تاج و ملقب به زکیه و طاہرہ و مکتی به ام السلمه از زنان عالم، سخنور و شاعر، وی در خانواده ای روحانی و دانشمند به دنیا آمد. پدرش ملا صالح برغانی از علمای قزوین و عموهایش ملامحمد تقی برغانی (۱۲۶۴ق) مرجع تقلید و رئیس حوزه علمیه قزوین و ملا محمد علی برغانی (حدود ۱۲۷۰ ق) از علماء و فضلاء قزوین بودند. همچنین مادرش، عمه اش ماه شرف خانم، دختر عمویش ام کلثوم برغانی و خواهرش ربابه از زنان دانشمند و عالم قزوین به شمار می رفتند. وی از کودکی شروع به فراگرفتن خواندن و نوشتن کرد. مقدمات علوم اسلامی را نزد پدر آموخت و فقه و اصول و کلام و تفسیر را نیز از پدر و عمویش ملامحمد تقی فرا گرفت. به دلیل هوش و استعداد فوق العاده اش مدارج ترقی را به سرعت پیمود. ملامحمد تقی که مراتب فضل و کمال و هوش و استعداد او را دریافته بود وی را به عقد پدرش ملامحمد درآورد و

به نام خدا
سر آغاز
پروین بی چتر
و بی هراس...
هیچ کس خودش
برای خودش
چشم تولد نمی گیرد.
به همین دلیل است که
«پروین» در سالگرد
تولدش تنها در ضیائی
که آسمان به پای کند،
شرکت کرد. بدون چتر
و بی هراس از خیس
شدن.
درست مثل سال
قبل وقتی که آبان ماه،
پروین برای اولین بار
توزیع شده امسال هم از
صبح روز توزیع
شماره ی آبان ماه، باران
شدیدی، باریدن
گرفت. گرچه صاحبان
کیوسک ها توانستند
پراحت تر، پروین را
روی پیشخوان نگذارند
اما دلخوشیم که ما هم
در آن ضیافت سهم
بودیم. باران روز تولد
پروین تقدیم به تمام
کسانی که بدون چتر
زیر باران قدم زدند و
همراهی از خیس شدن
نداشتند و دلشان برای
دوستانشان تنگ شد.
وعده ملاقات ما
در چنین جشی ساعت
۸ صبح سال دیگر زیر
باران دومین سال تولد
پروین؛ بی چتر و
بی هراس...

اما می خواهیم
یک کیک خانگی به
شما هدیه کنیم. مواد
اولیه مورد نیاز برای
تهیه این کیک شامل:
مصاحبه ها و
عکس های جالبی است.
از همکاران خودمان. از
همین حالا مشغول دو
دوره کردن بعضی
عکس ها از آلبوم های
خانوادگی شان هستیم.
شما هم اگر مایل
هستید و از همکاران ما
پرسش هایی دارید
می توانید بی هیچ آذایی
و ترتیبی با ما در میان
بگذارید. کیک خوش
طعم و تولد پروین
خواهد شد. حتم دارم.

یک خدا حافظی
هم پاتی مانده. لازم
نیست مثل شماره
گذشته دلیلی برای
حذف صفحه کودک و
نوجوان ارائه دهیم.
پیرامون ما پر از
حذف های بی دلیل این
موجودات بی گناه
است. از سهل انگاری،
بیماری، فقر... که ما
را از استدلال بی پایان
می سازد. مطالب
زیادی مربوط به این
صفحه هنوز به دست ما
می رسد و دلنگمان
می کند. عجاتاً یک
خدا حافظی ساده از
دستان پر می آید. در
آینده بیشتر در این باره
با هم صحبت خواهیم
کرد.

چیز دیگری هم
می خواستیم بگویم که
احالا به خاطر
نمی آورم. بماند برای
بعدها، اگر عصری
باشد.
مدیر مسئول
دوره کرده، کشر
رفتن از فرهنگ
اصطلاحات مابین جوانان
تالیف دکتر مهشید مشیری